

## مقایسه‌ی تطبیقی بهشت و دوزخ در ارداویراف‌نامه و کمدی الهی

دنیا حیدری\*

محمد باقر تسلیمی\*\*

### چکیده

موضوع اصلی این دو معراج نامه "سفر" است. "ویراف" موبد زرتشتی و "دانت" شاعر ایتالیایی، سفر روحانی خود را به جهان آخرت شروع می‌کنند. شباهت‌های بین بهشت و دوزخ ارداویراف‌نامه و کمدی الهی به گونه‌ای است که نقش این اثر ایرانی-زرتشتی را بر اثر ایتالیایی-مسیحی محتمل می‌سازد. درونمایه‌ی مشترک دینی، گرفتاری ارواح گناهکار در عذاب دوزخ، برابری جرم و کیفر، وجود ابلیس در دوزخ، بهره‌مندی ارواح بهشتی از نعمت‌ها و آسایش که در هر دو ارواح غرق در نور و شادی‌اند، طبقه‌بندی بودن بهشت و دوزخ در هر دو معراج‌نامه، راهنمایان قدیس گونه در مسیر سفر، ملاقات با خدا در پایان سفر بهشت و... از جمله شباهت‌های این دو سفرنامه دینی و روحانی است. در مقاله‌ی حاضر، چگونگی دو سفرنامه‌ی جهان آخرت در مرحله‌ی دوزخ و بهشت مورد تحلیل قرار گرفته و ضمن بررسی ارداویراف‌نامه و کمدی الهی در این دو مرحله، هر دو اثر با هم مقایسه‌ی تطبیقی شده و شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو بیان گردیده است.

ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی  
واژه‌های کلیدی: ارداویراف‌نامه، کمدی الهی، بهشت، دوزخ، راهنمایان

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

d\_heidarii@yahoo.com

\*کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی کرمانشاه

\*\*کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی کرمانشاه m.b\_taslimi@yahoo.com

سیر و سفر در جهانی دیگر و آگاهی از پاداشی که به نیکوکاران و بادافرهی که به بدکاران داده می شود از دوره های کهن، اندیشه بشر را به خود جلب نموده و در آثار اغلب مذاهب به گونه های مختلف، مطالبی آمده است. بی شک اندیشه های مذهبی عاملی مؤثر در ایجاد معراج نامه هاست. ارداویراف نامه و کمندی الهی، دو معراج نامه (سفرهای روحانی) یکی در حوزه ی اندیشه ی ایرانی- زرتشتی و دیگری در حوزه ی اندیشه ی ایتالیایی- مسیحی. بررسی تطبیقی این دو اثر و بازنمودن وجوه اشتراک و افتراق آنها، به نوعی بازنمایی جنبه های اشتراک و افتراق میان آن دو حوزه ی فکری و فرهنگی است و اهمیت بررسی ها و پژوهش هایی از این دست نیز در همین نکته است. در مقاله ی حاضر نیز از همین دیدگاه به موضوع نگرینسته و کوشش شده که با مقایسه ی تطبیقی این دو سفرنامه ی دینی و نشان دادن شباهت ها و تفاوت های آنها، به واقع، چگونگی نگرش پدید آورندگان دو اثر به جهان پس از مرگ و بهشت و دوزخ نشان داده شود، نگرشی که بی گمان نشأت گرفته از نگرش رایج در روزگار هر یک از دو اثر به موضوع می باشد. مسأله ی مطرح شده دیگر اینکه از مقایسه ی هر دو معراج نامه قصدی دیگر نیز داشته ایم و آن بررسی تأثیرپذیری احتمالی سراینده ی کمندی الهی از ارداویراف نامه است. وجوه شباهت و اشتراک در دو اثر، که در جای خود به تفصیل بدانها پرداخته ایم، به قدری است که تأثیر و نقش ارداویراف نامه ی ایرانی را در پیدایش یکی از شاهکارهای ادبی جهان - کمندی الهی - بسیار محتمل می سازد. پیش از بررسی تطبیقی دو اثر، برای آشنایی خواننده، به معرفی اجمالی ارداویراف نامه و کمندی الهی و خالقان این دو معراج نامه پرداخته ایم.

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

پیشینه ی تحقیق:

با توجه به جذابیت موضوع معراج نامه ها و نیز جنبه های اعتقادی تجلی یافته در آنها، بررسی و تحلیل این گونه آثار از دیرباز مورد اهتمام پژوهندگان در عرصه های ادبی و دینی بوده است. در دهه های اخیر هم که پژوهش ها در حوزه ی ادبیات تطبیقی گسترش یافته، مقایسه و بررسی تطبیقی این گونه آثار نیز بیشتر رایج گردیده است. لیکن بررسی تفصیلی و تطبیق جزء به جزء دو معراج نامه ی مورد بحث، نخستین بار در مقاله ی حاضر صورت می گیرد.

## ارداویراف نامه

«ارداویراف نامه» از نظر پیروان دین زرتشت دارای اهمیت زیادی است. این کتاب که نثری ساده دارد مربوط به دوره ی فارسی میانه و از نوشته‌های دوره ی ساسانی است. بخاطر اهمیت خاص در میان زرتشتیان به زبان های سانسکریت، گجراتی و فارسی برگردانیده شده است. «درباره ی روزگار زندگی ارداویراف اختلاف است و بر روی هم زندگی او را میان اواخر سده ی چهارم و اواسط سده ی هفتم بعد از میلاد، که مقارن سال مرگ آخرین پادشاه ساسانی است، می دانند.» (عطار، ۱۳۸۶: ۴۳) ارداویراف نامه در ۱۰۱ فصل گنجانده شده که از آغاز تا فصل سوم مختصری از تاریخچه سرنوشت دین زرتشت به میان آمده و سپس چگونگی فراهم آمدن مقدمات سفر ارداویراف به جهان دیگر شرح داده شده است. ۱۶ فصل آن به توصیف بهشت و بهشتیان و پاداش ایشان و ۸۵ فصل دیگر دوزخیان و پادافره ایشان را به تصویر می کشد.

ارداویراف، موبد زرتشتی است که در عالم خواب به جهان آخرت و دنیای ارواح صعود می کند تا در آنجا حقیقت را از نزدیک ببیند و برای خاکیان گزارش کند « تامردمانی که در این جهان هستند بدانند که این یسنا، درون و آفرینگان و نیرنگ و پادیاب (=طهارت) و یوژداهری (= طهارت) که ما به جای می آوریم به ایزدان رسد یا به دیوان، و به فریاد روان ما رسد یا نه. » (ژینیو، ۱۳۸۲: ۴۴) ارداویراف از آن روی که مرد پرهیزگاری است، پیشوایان و موبدان دین زرتشت او را برای این سفر بر می گزینند و او به حکم قرعه نیزه انداختن برای این سیر انتخاب می شود. ویراف سپس سر و تن می شوید و جامعه نو می پوشد و بر تختی پاک می آرامد و روان گذشتگان را یاد می کند و وصیت های خود می گوید. پس دستوران دین سه جام زرین می و منگ گشتاسبی پر کردند به نام اندیشه نیگ، گفتار نیک و کردار نیک به او خورانند و ویراف باج (دعا) بگفت و به مدت هفت شبانه روز به خواب رفت. روان ویراف از تن به کوه چکاددائیتی و چینودپل می رود» چکاددائیتی قله ای در میان جهان است و ترازوی ایزد رشن بر فراز آن جای دارد و پل چینود یا صراط در آنجا است و دوزخ در زیر پل. روان درگذشتگان در بامداد چهارمین روز مرگ به آن می رسد. اگر بهشتی باشد بادی خوش و نماد نیکوی کردار او به پیشبازش می آید و اگر دوزخی باشد، بادی بدبو و کردار زشت او.» (بهار، ۱۳۷۵: ۳۳۵) و از آنجا با استقبال سروش اهلو و آذرایزد رو به رو می شود و به همراهی آنان از پل چینود که برای نیکان به پهنای نه نیره و برای گناهکاران مانند لبه ی شمشیر است می گذرد. او به راهنمایی دو فرشته نخست جایی فراز می آید که آن را همیستگان خوانند و بعد به بهشت و سپس به دوزخ می رود. در این مدت به همراهی دو فرشته از طبقات بهشت و دوزخ بازدید می کند و از

پاداشی که از هر کار نیک به نیکوکاران و کیفری که از هر گناه به گناهکاران داده می شد، آگاهی می یابد. در فصل ۱۰۱ آمده که در پایان سفر، ارداویراف به نزد اورمزد پذیرفته شده و سخن او را برای خاکیان می شنود و پس از آنکه به دادار اورمزد نماز برد به این جهان باز می گردد و دبیری فرزانه و دانا را می خواند تا هر آنچه او می گوید، درست و واضح بنویسد.

## کمدی الهی

دانته آلیگیری (۱۲۶۵-۱۳۲۱) بزرگ ترین چامه سرا و شاعر ایتالیایی در زمان اومانیسیم و زمینه ساز رنسانس است. وی شاعران و هنرمندان پس از خود را در سراسر اروپا تحت تأثیر خود قرار داده است. دانته از بزرگان و دولت مردان شهر فلورانس بود. پرآوازه ترین اثر او «کمدی الهی» یا «کمدی آسمانی» نام دارد که معراج نامه ای است از سفر روح انسان به سه جایگاه جهان دیگر یعنی دوزخ، برزخ و بهشت. این کتاب یکی از مشهورترین اثرهای منظوم و ادبی ایتالیا و حتی اروپا به شمار می آید. خود دانته این کتاب را فقط کمدی نامیده و لقب الهی یا آسمانی در حدود سه قرن بعد یعنی در قرن شانزدهم بدان داده شده که مفهوم ارتباط این اثر را با دنیای ماوراء طبیعه و آسمانی نشان می دهد. باید گفت که واژه کمدی و تراژدی دو شیوه داستان نگاری در قرون وسطی بوده است. کمدی به داستان هایی گفته می شد که با رنج و ترس شروع شده اما در انتها به خوشی تمام می شد؛ یعنی داستانی که از ابتدا تلخ است و در انتها خوب پایان می یابد. تراژدی یلعکس به داستان هایی اطلاق می شد که با خوشی آغاز اما سرانجام به اندوه و رنج می انجامید. کمدی الهی نیز این روند را طی می کند. « منظومه ی کمدی الهی دقیقاً به تعریف فوق که اصطلاح معمول و معقول و رایج دو هزار ساله ی ادبیات غرب است، منطبق است؛ زیرا با شرح احوال کيفريافتگان در درکات دوزخ، آغاز می شود و به توصیف حال رستگاران و متنعم بودنشان در درجات بهشت، پایان می پذیرد... وصف الهی در دنباله ی کمدی نیز بدین معنا است که وقوع این قضایا و مناظری که در این منظومه روی می دهد، همه و همه به تقدیر مشیت الهی است ... و نمودی از اراده ی قاهره ی خداوند تبارک و تعالی است.» (دانته آلیگیری، ۱۳۸۸: مقدمه)

این مجموعه به طور کلی شامل صد سرود است؛ بدین معنی که هر یک از قسمت های سه گانه آن دوزخ، برزخ و بهشت به سی و سه سرود تقسیم می شود، به اضافه سرود اول دوزخ که در حقیقت مقدمه ای برای تمام کمدی الهی به شمار می آید. هر سرود به بندهای «سه مصرعی» تقسیم شده و به تفاوت از صد و ده تا

صد و شصت مصرع را شامل می شود. به عقیده دانته ده عدد کامل است که از عدد سه که مظهر «تثلیث» مسیحی و یک که مظهر «وحدانیت» است به دست می آید. کتاب سه بخش و هر بخش ده قسمت دارد. دوزخ عبارت است از دالان دوزخ به علاوه نه دایره. برزخ عبارت است از جزیره + پیش جزیره + هفت طبقه + بهشت زمینی. بهشت نیز شامل نه فلک به علاوه عرش اعلی است. در مجموع ۳۰ منطقه (۳×۱۰) در هر بخش ۳۳ سرود وجود دارد؛ به علاوه مقدمه دوزخ (۱+۳×۳۳=۱۰۰) که می توان گفت (۱۰×۱۰=۱۰۰).

کمدی الهی ماجرای سفر مجازی دانته در عالم کائنات است که در طول یک هفته اتفاق می افتد. این سفر در روز عید پاک (هشتم آوریل سال ۱۳۰۰) به وقوع می پیوندد. دانته در شب پنج شنبه خود را در جنگلی تاریک و انبوه می بیند. «در نیمه راه زندگی خود را در جنگلی تاریک یافتم. به خود آمدم، از خواب غفلت پریدم! زیرا راه راست، یکسره از میان رفته و گم گشته می بیند بود... آه! چه سخت است سخن گفتن از آن جنگل وحشی، انبوه و خشن.» (همان: ۲۱۹) پس از یک روز آوارگی به دامنه کوهی می رسد. در آنجا ویرژیل (شاعر رومی ۷۰-۱۹ قبل از میلاد) را می بیند و سفرش را با او آغاز می کند. شنبه شب او به همراه ویرژیل به مرکز زمین که قعر دوزخ است می رسند. بعد از ۲۴ ساعت راهپیمایی از تونل درازی که آنها را به آنسوی کره ی زمین، در نیمکره ی جنوبی می رساند، به پای کوه برزخ می رسند. سه روز و سه شب صرف صعود از کوه برزخ می شود سپس شش ساعت در بهشت زمینی توقف می کنند و ظهر چهارشنبه به آسمان پرواز می کنند. او از ده طبقه آسمان عبور می کند و غروب پنج شنبه به بالاترین قسمت می رسد و سفر پایان می یابد.

از نظر دانته زمین شامل دو نیمکره شمالی و جنوبی است که نیمکره شمالی سراسر خشکی و نیمکره جنوبی سراسر آب است. دوزخ در واقع مخروطی بزرگ است که نوک آن در مرکز زمین واقع و قعر جهنم است و قاعده آن نیز پیوسته نیمکره شمالی است که محور آن درست زیر شهر بیت المقدس قرار دارد. اگر نوک آن را در مرکز زمین ادامه دهیم در نیمکره ی جنوبی به جزیره ای که کوهی بلند دارد منتهی می شود که همان برزخ است و در نوک این کوه بهشت زمینی قرار دارد. بعد از نه طبقه آسمان به عرش الهی یا فک الافلاک می رسیم. دانته که از نقطه ی نامعلوم راه افتاده و دایره وار تا مرکز زمین پایین رفته، سپس از طریق شکافی به نیمکره جنوبی و جزیره برزخ می رسد از کوه بالا رفته و به بهشت زمینی پای می نهد و در آنجا پس از پاک شدن گناهانش به آسمانها پر می کشد تا به عرش الهی برسد و خداوند را رویاروی می بیند. «...بینایی ام، با پاک تر و خالص تر شدن، بیش از پیش در میان تالو و درخشش آن نور اعلی، که جوهرش همانا

مظهر حقیقت ناب است، نفوذ می یافت...! زان پس، هر آنچه را نظاره گر شدم، فراتر از زبان بشری است، و هرگز یارای برابری با چنین مکاشفه ای را ندارد!» (همان: ۲۴۷۱) در پایان کتاب از چگونگی بازگشت صحبتی به میان نمی آید.

### علت نوشتن ارداویراف نامه و کمدی الهی

با بررسی این دو اثر می توان نتیجه گرفت که آفرینندگان این آثار در جامعه ی بحران زده ای زندگی می کردند که برآورده شدن آرمانهایشان را در چنین جامعی بعید می دانستند. مشکلات و نابسامانی ها در چنین جوامعی به قدری است که نویسنده سعی می کند با ترسیم سفر روحانی خود زمینه ای را برای تحقق بخشیدن به خواسته های خویش بیابد.

در فصل یک کتاب ارداویراف نامه علت نوشتن کتاب توضیح داده شده و چنین آمده که پس از آنکه زرتشت دینی را که پذیرفته بود در جهان رواج داد تا پایان سیصد سال دین در پاکی و مردم در بی گمانی بودند تا آنکه اسکندر یونانی به ایران شهر حمله کرد و فرمانروای ایران را کشت و همه اوستا و زند که با آب زر بر روی پوستهای آراسته گاو نوشته شده بود، سوزاند، بسیاری از موبدان و پیشروان و دستورات دین زرتشت را کشت و در میان هر یک از بزرگان و کدخدایان ایران شهر کینه و اختلاف افکند و از آن روی که فرمانروا و سالار و دستور دین آگاه نبود، مردمان نسبت به مسائل ایزدان در شک بودند و گونه های بسیاری از کیش و باورها و الحادها در ایران پیدا شد. (ژینیو، ۱۳۸۲: ۴۳-۴۱)

با این مقدمه پی می بریم که ارداویراف نامه در زمان ساسانیان هنگامی نوشته شد که مردم دچار پراکندگی و تششت باورها بودند و در مردم کشتی به سوی کیش های دیگر از جمله مانوی، یهودی و مسیحی پیدا شده بود. از این روی این کتاب می کوشد با تصویرپردازی صحنه های خشنی از کیفر برای بدکاران و خارج شدگان از دین و توصیف نعمات و آرامش اهل ایمان، مردم را به سوی کیش آبایی خویش فرا خواند. قرن سیزدهم میلادی اوضاع سیاسی زمان دانتی نیز گرفتار همین تفرقه و دودستگی شدید شده بود. در این زمان فلورانس دچار پراکندگی و سردرگمی سیاسی و اجتماعی بود و بیدادگری و اختلاف بین پیروان مسیح و فرقه های مختلف مسیحیت غوغا می کرد. جدال بر سر قدرت و درگیری میان پاپ ها و پادشاهان، جنگ ها و اختلاف نظرهای بسیاری را برانگیخت که نتیجه آن گریز مردم از کلیسا بود.

مهمترین شباهت کمدی الهی و ارداویراف نامه دعوت مردم این جهان به پاکی و زدودن سرشت از ناپاکی ها و احیای دین فراموش شده است. ارداویراف در پایان سفر خود به همراه سروش اهلو و آذرایزد به سوی روشنی بی پایان و انجمن اورمزد و اشاسپندان می رود و اورمزد به او سفارش می کند به جهانیان آنچه دیده و داسته به راستی بگوید. «تو، اردویراز، به مزدیسنان بگو که راه اهلایی (= پارسایی) یکی است. راه پوریوتکیشی (= کیش پیشینیان) و دیگر راه ها بیراهه اند. این یک راه اهلایی را (پیش) گیرید. نه در فراخی، نه در تنگی و به هیچ طریقی از آن بر مگردید. اندیشه نیک، گفتار نیک، کردار نیک بورزید و بر همان دین بایستید که زرتشت سپیتمان از من پذیرفت و گشتاسب در جهان رواج داد. قانون درست را نگاه دارید و از قانون نادرست بپرهیزید.» (همان: ۹۶)

دانته نیز آرزوی صلح اروپا را داشت و از جنگ و آشوب دوران خویش آزرده خاطر گشته بود. این اثر یک شاهکار سیاسی و تبلیغ گر صلح و وحدت سیاسی است. دانته سعادت بشر را در رهبری کلیسا و دین می دانست و در سفر خویش از قعر دوزخ تا عالی ترین مرتبه بهشت برای احیا و تقویت آیین مسیحیت کوششی بی نظیر دارد.

#### تمثیلی بودن هر دو اثر

«در هر مذهبی یک رشته عقاید خاص نسبت به ماوراء طبیعت و جهان پس از مرگ وجود دارد که در ساختمان ذهنی و جهت اصلی اندیشه های معتقدان بدان مذهب تأثیر دارد و همواره خیال و تفکر ایشان را بدان سوی می کشاند. آنچه را در زندگی مادی و روزانه ی خویش می بینند می کوشند که به جهتی با آن جهان ماورای ماده و حس پیوند دهند و تأثیر این رفتار مادی خود را در آن عالم بی پنهان و ماده جستجو کنند. مجموعه این مسائل بوده که از دیرباز دسته های مختلف اصحاب اندیشه را به سفرهایی در جهان خیال و عالم ارواح کشانیده است.» (عطار، ۱۳۸۶: ۳۷) در مقاله حاضر به بررسی دو اثر در این زمینه می پردازیم. هر دو اثر سفرنامه هایی تمثیلی هستند درباره سفر به جهان دیگر و مشاهده دوزخ، برزخ و بهشت. تمثیل (allegory) عبارت است از «ارائه دادن یک موضوع، تحت صورت ظاهر موضوع دیگر» (پورنامداریان، ۱۳۸۶: ۱۰۴) از ویژگی های اساسی تمثیل، هدف تعلیمی آنهاست که در این دو سفرنامه مدنظر نویسندگانی بوده است. در کمدی الهی دانته، جنبه ی تمثیلی عالی ترین جنبه و امتیاز آن است. این کتابی است که دانته آن را برای تمام بشر نوشته است. خود دانته در یک جای کمدی می گوید: «شما که

دیده بصیرت دارید از ورای الفاظ به راز نهان این اشعار مرموز پی ببرید.» (دانته آلگیری، ۱۳۸۸: ۳۰۴) از این نظر سرتاسر کمدی الهی پر است از تمثیل‌ها و استعاراتی که هنوز هم بسیاری از آنها برای محققان روشن نشده است. تقریباً هر یک از حوادث و گفتگوها و اشارات این اثر به نکته‌ی نهانی اشاره می‌کند که شاعر همه جا از توضیح صریح آن خودداری کرده؛ ولی خوب پیداست که مفهوم ظاهری آنها منظور اصلی او نیست. بورخس درباره دانته گفتاری دارد که حضور پر رنگ تمثیل را در کمدی الهی تأیید می‌کند: «دانته فقط توصیف نمی‌کند، او تشبیه می‌کند تا اثر شاعرانه بیافریند. برای او کافی نیست که بگوید دوزخیان برای دیدن او در تاریکی دایره هفتم چشمانشان را تا نیمه می‌بندند، بلکه آنان را به کسانی تشبیه می‌کند که در مهتاب کم فروغ همدیگر را می‌نگرند و یا خیاط پیری که تلاش می‌کند سوزنش را نخ کند.» (بورخس، ۱۳۷۷: ۳۹)

کشف یکایک این تمثیل‌ها کاری دشوار است؛ اما با مطالعه‌ی کل کتاب به خوبی مفهوم تمثیلی اساس آن برای ما آشکار می‌شود. سراسر این مجموعه طولانی، شرح سفری است از راهی دراز و پر از موانع و مشکلات از منزل گناهکاری به سرمنزل سعادت. راهی است سخت که در هر قدم مانعی بر سر راه گذاشته شده تا مسافر را از ادامه سفر منصرف کند. در چنین راهی که منزل بسیار خطرناک است و مقصد نامعلوم، مسافر بی‌راهنما نمی‌تواند به مسیر ادامه دهد و نیازمند کسی است که او را یاری دهد. بدین جهت است که مسافر کمدی الهی این سفر را نخست به راهنمایی عقل (ویرژیل) و بعد به راهنمایی عشق (بئاترس) به پایان می‌رساند و سرانجام به سرمنزل مقصود می‌رسد.

ارداویراف نامه نیز سفرنامه‌ای تمثیلی است در شرح بهشت، بزرخ و دوزخ. در این سفرنامه تأکید نویسنده بر دوزخ برجسته می‌نماید و هدف این مسأله اندرز بشر، نهی از منکر وی و امر به معروف است و سپس مقام انسان را تا حضور نزد اورمزد بالا می‌برد و این مسأله بلندی مقام آدمی را نشان می‌دهد. راه یافتن ویراف به حضور اورمزد، انسان را امیدوار می‌کند که با تزکیه نفس و پاکی سرشت از هر گونه پلیدی‌ها می‌تواند به جایی برسد که خدا را مشاهده کند. علاوه بر این، این کتاب گامی است به سوی توحید. باید گفت در بسیاری از ادیان از خدایان مختلفی نام برده شده؛ مثلاً آفریننده انسان را یک خدا می‌دانند و آفریننده طبیعت را خدایی دیگر، پرومته خالق انسان است؛ اما زئوس خدای طبیعت است و نمونه‌های دیگر از این نوع. ارداویراف نامه سعی کرده این مرزها و تقسیم بندی را فرو بریزد و هستی را در پایان یک



امپراطوری واحد و هماهنگ در زیر فرمان یک خدای واحد دانسته است که این موضوع در کمدی الهی نیز به خوبی پیداست.

### مقایسه‌ی راهنمایان در کمدی الهی و ارداویراف‌نامه

از کهن الگوهایی که معمولاً در مورد سفر مطرح می‌شود، وجود راهنمایی آشنا به مسیر سفر است، راهنمایی که راه را به خوبی بشناسد و با سختی‌ها و مشکلاتی که ممکن است مسافر یا مسافران با آن برخورد کنند آگاهی داشته باشد و بتواند با کمک کردن به مسافر او را به سلامت به مقصد نهایی برساند. در ارداویراف‌نامه دو فرشته «سروش اهلو» و «آذرایزد» این مهم را بر دوش دارند.

سروش اهلو: این فرشته یکی از مهمترین ایزدان آیین فردیسنان است و از حیث مقام با ایزد مهر برابر است. او نمودار اطاعت و فرمانبرداری است و در کتاب‌های دینی زرتشتی از فرشتگانی است که روز واپسین برای رسیدگی به حساب‌ها گماشته شده است. در اوستا آمده است که نخستین کسی است که ستایش اورمزدا را به جا آورد.

آذر ایزد: این فرشته نیز در آیین فردیسنان دارای اهمیت فراوانی است و در اوستا غالباً پسر اورمزد خوانده شده و واسطه‌ی تقرب به درگاه اورمزداست. (عفیفی، تهران، ۱۳۷۲: ۶۲)

وقتی ویراف از خواب بیدار شد، دبیری فرزانه را خواست تا هر چه او گوید درست و روش بنویسد و در ابتدای سخنانش گفت: «در آن نخستین شب، سروش اهلو و آذرایزد به پیشواز من آمدند به من نماز بردند و گفتند: "خوش آمدی تو ای ارداویراز که ترا هنوز زمان آمدن نبود." گفتیم: "من پیغامبرم" پس سروش اهلو پیروزگر و آذرایزد دست من فراز گرفتند.» (ژینیو، ۱۳۸۲: ۵۰) سپس ارداویراف به کمک دو فرشته از پل چینود می‌گذرد «من همراه سروش اهلو و آذرایزد به آسانی و به فراخی، و دلیرانه و پیروزگرانه، از پل چینود گذشتم» (همان: ۵۳) و بعد از آن، آن دو راهنما به ویراف می‌گویند: «بیا تا به تو نشان دهیم بهشت و دوزخ و روشنی و آسایش و فراخی و ... بهشت، پاداش اهلوان را، و به تو نشان دهیم تاریکی و تنگی و دشواری و ... را در دوزخ. و به تو نشان دهیم جایگاه راستان و دروغگویان را و به تو نشان دهیم پاداش خوب گروندگان به اورمزد و امشاسپندان و نیکی در بهشت و بدبختی در دوزخ و هستی ایزدان و امشاسپندان و نیستی اهریمن و دیوان.» (همان) و بدین ترتیب ارداویراف به راهنمایی دو فرشته، نخست به همیستگان، بعد به بهشت و از آنجا به دوزخ می‌رود و در پایان این سفر اورمزد، مقدس‌ترین از میان

مینوان را ملاقات می کند و نصایح او را برای زمینیان می شنود و سرانجام بر روی زمین باز می گردد و آنچه را که دیده به موبدان خبر می دهد.

علاوه بر این دو فرشته ی راهنما، ارداویراف در طول مسیر روحانی خود به عالم ارواح از نیروهای رمزی دیگری نیز نام می برد که در آیین مزدیسنان دارای مقام و اهمیت اند. در فصل ۱۱ این کتاب آمده: «پس بهمن امشاسپندان از گاه زرین خود برخاست. و دست مرا گرفت با اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک و [مرا] به جایگاه اورمزد و امشاسپندان و دیگر اهلوان و فروهر زرتشت سپیتمان، کی ویشتاسب، جاماسب، ایسدواستر، پسر زرتشت و دیگر دین برادران و پیشوایان دین برد، که من هرگز روشتر و نیک تر از آن ندیده ام.» (ژینیو، ۱۳۸۲: ۵۶) «بهمن امشاسپند از مهین فرشتگان آیین مزدیسنی است و از حیث درجه و مقام پس از اورمزد است. این فرشته مظهر اندیشه نیک و خرد و دانایی است. بهمن طبق اساطیر و سنن محافظ گله ورمه است.» (پروفسور کای بای، ۱۳۴۸: ۱۴۸)

و اما در کمدی الهی بر خلاف ارداویراف نامه که دو راهنما به کمک هم مسافر را به مقصد نهایی می رسانند، در کمدی الهی در هر مرحله یک راهنما همراه و همگام دانه است و او از مسیر پر پیچ و خم این سفر روحانی به سلامت عبور می دهند. در دوزخ و برزخ راهنمای او «ویرژیل» و در بهشت این راهنما «بناتریس» است. «ویرژیل» شاعر معروف روم باستان است که چند قرن پیش از دانه زندگی می کرده است. وی نماد عقل و منطق بشری است که از آلودگی ها و هوا و هوس پاک شده است. «در قرون وسطی، عقیده عموم بر این بود که ویرژیل، ناآگاهانه، پیشگویی و الامقام برای آیین مسیحیت بوده است، و بنا به عقیده عامیانه مردم، نوعی ساحر خوش نیت به شمار می رفت که صنعت شایستگی طبعیش، او را در بین ارواح مستثنی می کرد و از او، قدرتی والا پدید می آورد. تصویری که دانه از او در "کمدی الهی" ترسیم می کند، نشانه هایی از همین اعتقادات قرون وسطی در خود دارد، و در عین حال با خصوصیات مطبوع و گیرا و محبت آمیزی که ما از ویرژیل واقعی داریم، مطابقت کامل دارد.» (دانه آلیگیری، ۱۳۸۸: ۱۰۰)

دانه که در ابتدای مسیر خود را در جنگلی تاریک و انبوه و خشن می بیند، سعی می کند با صعود از کوه زیبا و باشکوه از آن جنگل رهایی یابد؛ اما به خاطر ترس از حیوانات درنده ای که مسیر را بر او بسته اند که نخست پلنگ و سپس شیری درنده و بالاخره ماده گرگی وحشی و گرسنه است از ادامه ی مسیر منصرف می شود. ناگهان، در لحظه ای که شکست و ناامیدی تمام روح و قلب دانه را فرا گرفته با شیخ

ویرژیل مواجه می شود که شخصیت مورد علاقه او به شمار می رود. «هم چنان که شتابان، از مسیری که آمده بودم، به پایین می دویدم، ناگه شکلی در برابرم ظاهر گردید، که گوئیا از سکوت طولانی اش، خاموش و بی صدا گشته بود. به دویدن در آن دشت گمشده پرداختم و با دیدنش فریاد برآوردم: "به یاری ام شتاب! کیستی؟ آدمیزادی یا شبح...؟" به حرف آمد: "آدمیزاد نیستم، لیک روزگاری انسان بودم..." پرسیدم: "آیا به راستی تو ویرژیل، همان سرچشمه شکوهی؟ همان ریود پهناوری، که سخنانی ملکوتی و شیوا از تو جوشیده و به یادگار مانده است؟ ... همانا تویی استادم ... تویی والاترین شاعر...» (همان: ۲۲۲-۲۲۱)

ویرژیل به دانت هشداری می دهد که قوی دل باشد و پای طلب فرا نکشد. و خود را به دست ظلمت نسپارد: «آه! چرا به فلاکت قدیمت باز می گردی؟ چرا صعودت را از آن کوه سعادت بخش انجام نمی دهی...؟ کوهی که علت و سرآغاز صد شادمانی و سعادت است!» (همان: ۲۲۲) ویرژیل به او خبر می دهد که هرگز نمی تواند از کنار آن حیوانات درنده عبور کند و با صعود از آن کوه سعادت از جنگل سیاه رهایی یابد و تنها راهی که برای او باقی می ماند آن است که خود را به دست ویرژیل بسپارد تا او را از مسیری طولانی تر که از میان دوزخ و برزخ می گذرد عبور دهد تا به آن کوهستان پر فروغ که مطلوب اوست، برساند. «از این رو، گمان دارم شایسته است همچون رهنمایت، بپذیری ام، وز این جا، به همراهی ام به راه افتی تا از مکان همواره ترسناک بگذری، مکانی که فریادهای نومیدانه بشنوی! و ارواحی کز دیرباز، از غایت رنج و شکسته، ناله بر می آورند و زوزه کشان، مرگ دومی را آرزو دارند! سپس آن دسته از ارواح را بنگری که در لهیب خشنودند و عروج به مکان قرب الهی را، در موعد مقرر، به لطف خدای، خواستار و آرزومندند! چنانچه خواهان صعود بدان مکان شایسته باشی، روحی برتر و سزاوارتر از من، بدان جا رهنمایت خواهد بود! آن گاه بدو می سپارم، و با تو وداع گویم...» (همان: ۲۲۴)

راهنمای دیگری که ویرژیل از آن خبر می دهد، همانا بئاتریس است که در زندگی واقعی شاعر نیز بوده است. دختری جوان از اهالی فلورانس که شاعر با همان نگاه نخست، دل در گرو عشق او می سپارد، دانت ه، بئاتریس را چند بار بیشتر ملاقات نکرده و بئاتریس سرانجام خیلی جوان از دنیا می رود. ویرژیل، راهنمای بعدی دانت ه را اینگونه به او معرفی می کند: «... می دانی چه می گویم؟ منظورم بئاتریس است... بر ستیغ این کوه ملاقاتش خواهی کرد، و لبخند سعادت آمیزش را خواهی دید.» (همان: ۸۹۱) و بیان می کند که: «... تا آنجا که مربوط به منطق باشد، یارای گفتنم هست. بیش از آن، ناگزیری انتظار بئاتریس کشی، زیرا به ایمان نیاز است و بس!» (همان: ۸۹۱) از این گفته ی شاعر می توان به راحتی دریافت که بئاتریس مظهر ایمان و

عشق است. ویرژیل به دانتِه می فهماند که باید با پر و بال عشق به حریم عشق و ملاقات معشوق شتافت و عقل را بدان جای پای رفتنت نیست.

دانتِه در ادامه ی مسیرش به همراه ویرژیل به بهشت زمینی گام می نهند و در کنار رود «لته» با ارابه ی مرموز رو به رو می شوند که گروههای راهپیمایان آن ارابه را همراهی می کنند و سرانجام بئاتریس در میان گلهایی که فرشتگان بر او نثار می کنند، درون ارابه ظاهر می شود. دانتِه که تنها عشقش را بار دیگر ملاقات می کند به سوی ویرژیل می چرخد تا قدری تسکین خاطر یابد؛ اما ویرژیل دیگر در کنارش نیست. بئاتریس بی درنگ شروع به توبیخ و ملامت دانتِه می کند: «نیک بنگر! آری، منم بتریچه...! شگفتا! چگونه جسارت و زردی و بر این کوه آمدی؟! نمی دانستی سعادت بشر در این مکان است.» (همان: ۱۴۹۷)

بئاتریس از دانتِه توقع دارد که با حالتی تحقیر شده به گناهانش اعتراف کند و خود را گناهکار بنامد تا در این صورت مورد بخشایش بانویش قرار بگیرد. دانتِه به گناهانش اعتراف می کند و با بئاتریس راهی سفر می شود. در ادامه ی مسیر، بئاتریس، شفات او را می کند و از خداوند متعال خواستار رستگاریش می شود. آخرین تصویری که دانتِه از بئاتریس ارائه می دهد در حالی است که بئاتریس دستهایش را در حالت عبادت به هم وصل می کند و به همراه تمام ارواح بهشتی از حضرت مریم عذرا برای دانتِه شفاعت می خواهد تا به دیدار خداوند متعال نائل آید. دانتِه با نظاره کردن نور الهی و انجام عباداتی پرهیزگاران به حالت سعادت و پالایش می رسد که ارواح رستگار با آن قادرند مستقیماً خداوند متعال را نظاره کنند. بنابراین دانتِه دیگر نیازی به بئاتریس ندارد و در لحظه ی وداع از کارهایی که این بانوی آسمانی برای او انجام داده سپاسگزاری می کند و از او می خواهد مانند گذشته مراقب و ناظر اعمالش باشد و او را مورد برکت و رحمت خویش قرار دهد: «آه! ای بانویی که آرزوهایم زنده به اوست...! ای آن که برای رستگاریم، اجازه دادی که آثار گامهایت در دوزخ باقی بماند...! چنانچه به دیدن این همه چیزهای باشکوه قادر شدم، نیک می دانم که آن را مدیون رحمت و لطفی که اثر قدرت و مهربانی تو است، می باشم! تو از بردگی و اسارت، به آزادی رهنمونم شدی! و آن نیز از طریق تمام این مسیرها... و از طریق تمام شیوه هایی که برای این کار، در قدرتت داشتی. نعمت سروری و عنایتت را بر من مستدام بدار! و روحم را که درمانش تو بودی، شایسته آن ساز که آن زمان کز کالبدم رها می شود، خوشایند تو باشد.» (کمدی، ۲۴۲۰)

با رفتن بئاتریس ناگهانی روحی که چهره ای مهربان دارد در کنار دانتِه ظاهر می شود. او «سن برنار» است که آمده به دانتِه کمک کند تا چشمانش به مشاهده جمال الهی بینا گردد: «انتظار دیدن بتریچه را داشتم، اما

پیرمردی محتشم دیدم که چون ارواح پرافتخار آن جا ملبس بود! شادی شیرین و ملایمی بر چشمان و گونه هایش پنخس گشته بود و رفتاری سراپا تقوا، که همانا شایسته‌ی پدری مهربان بود نداشت. بی درنگ پرسیدم: او کجاست...؟ و او پاسخ داد: بترتیجه بود که مرا بدین جا فرستاد، تا خواسته ات را تا انتها، رهنمون شوم! چنان چه در ردیف سوم از بالا بنگری، دیگر بار به دیدارش نائل خواهی آمد: بر سریری نشسته، کز بابت شایستگی هایش صاحب گشته است!» (همان: ۲۴۱۹) پس دانه هنوز هم برای مکاشفه‌ی نهایی خود و نظاره کردن بهتر خداوند یکتا به راهنمایی کسی دیگر نیاز دارد تا برای او درخواست رستگاری نماید و در میان نور الهی بهتر عروج کند. این راهنما این بار سن‌برنار قدیس زاهد و پارسا است که با عبادت و تقوا به این مقام نائل آمده است. اوست که حضرت مریم عذرا (س) درخواست می کند که شفاعت دانه را نزد خداوند متعال انجام می دهد تا او نیز بتواند با دیگر ارواح رستگار در این مکاشفه‌ی آسمانی سهیم شود و چشمش بیشتر به نور الهی روشن گردد.

#### مقایسه‌ی دوزخ در ارداویراف‌نامه و کمدی الهی

در هر دو اثر، شروع سفر دو مسافر به این گونه آغاز می شود که راهنمایان (ویرژیل / سروش اهلو و آذرایزد) به آنها می‌گویند که با آنها همراه شوند تا جایگاه گناهکاران در دوزخ و عذاب‌هایی که گرفتارش هستند و جایگاه نیکوکاران و راحتی و آرامش آنها در بهشت را به آنان نشان دهند.

در ارداویراف‌نامه دو فرشته‌ی راهنما، سروش اهلو و آذرایزد، دست ارداویراف را می‌گیرند و به او می‌گویند: «بیا تا به تو نشان دهیم بهشت و دوزخ و روشنی و آسایش و آسودگی و فراخی و خوشی و ... بهشت را، پاداش اهلوان را، و به تو نشان دهیم تاریکی و تنگی و دشواری و بدی و ... را در دوزخ، پادافره گونه گونه که دیوان و جادوگران به بزهکاران کنند و به تو نشان دهیم جایگاه راستان و دروغگویان را و به تو نشان دهیم پاداش خوب گروندگان به اورمزد و امشاسپندان و نیکی در بهشت و بدبختی در دوزخ...» (ژینیو، ۱۳۸۲: ۵۳) در کمدی الهی نیز ویرژیل راهنمای دانه به او می‌گوید: «از این رو، گمان دارم شایسته است همچون راهنمایت، بپذیری ام، وز این جا، به همراهی ام به راه افتی تا از مکان هماره ترسناک بگذری. مکانی که فریادهای نومیدانه بشنوی! و ارواحی که دیرباز از غایت رنج و شکنجه، ناله بر می‌آورند و زوزه کشان، مرگ دومی را آرزو دارند! سپس آن دسته از ارواح را بنگری که در لهیب خشنودند و عروج به مکان قرب الهی را، در موعد مقرر، به لطف خدای، خواستار و آرزومندند.» (دانه آلیگیری، ۱۳۸۸: ۲۲۴)

سفر ارداویراف از برزخ آغاز می شود و بعد به دیدار بهشت و جهنم می رود؛ در حالی که سفر دانتته از دوزخ شروع شده و بعد برزخ و سرانجام به بهشت ختم می گردد. تفاوت دیگر این دو، در این است که راهنمای ارداویراف در دوزخ دو فرشته اند که با هم ارداویراف را در سفر به دوزخ همراهی می کنند و سرانجام او را به سلامت از آنجا می گذرانند و در همهی مسیر سفر برزخ و بهشت نیز همراه او هستند؛ اما راهنمای دانتته در سفر دوزخ فقط ویرژیل است که برای رفتن به بهشت، ویرژیل دانتته را به راهنمای دیگر که همان بئاتریس است می سپارد و خود، او را رها می کند. بدین ترتیب دو مسافر همراه با راهنمایان خود در دیار ظلمت از منزلی به منزلی و از طبقه ای به طبقه ی دیگر می روند و دسته های مختلف گناهکاران را از نظر می گذرانند که هر یک به نوعی خاص کیفر می بینند و ناظر عذاب هایی می شوند که گاه از وحشت مو بر تنشان راست می کند. در هر دو اثر دوزخ چاه عظیم، ژرف و تاریکی در داخل زمین معرفی شده است که صدای گریه و زاری دوزخیان از آن به گوش می رسد به گونه ای که مسافران از ورود به آن می ترسند.

در فصل ۱۱ ارداویراف نامه، دوزخ اینگونه توصیف شده است: «پس سروش اهلو و آذرایزد دست مرا گرفتند و چون چندی رفتم چنان، سرما، زمستان، خشکی و بدبویی دیدم که هرگز در گیتی به گونه آن نه دیده و نه شنیده بودم و چون فرازتر رفتم دوزخ ترسناک را دیدم، ژرف همچون سهمگین ترین چاه که در تنگتر و بیمگین تر جایی فرود برده شده باشد. در تاریکی چنان تاریکی که آن را به دست می توان فراز گرفت، به چنان بدبویی که بینی هر کس را که آن باد در آن شود بتراشد. و او بلرزد و بیفتد. آنچنان تنگ که به دلیل تنگی، هیچکس نمی تواند آنجا بایستد.» (ژینیو، ۶۵: ۱۳۸۲) و در فصل ۳۲ آمده: «پس سروش اهلو و آذرایزد دست مرا بگرفتند و مرا به چگادداتی زیر پل چینود به بیابانی بردند و در میان آن بیابان، زیر پل چینود زمین دوزخ را نشان دادند. از آنجا صدای زاری و بانگ اهریمن و دیوان و دروجان و بسیاری دیگر از روان دروندان می آمد که پنداشتم که زمین هفت کشور می لرزد.» (همان: ۷۸-۷۷)

و در کمندی الهی چنین بیان شده: «حقیقت آن است که در لبه دره ای به شکل گودالی عمیق و زجرآور حضور داشتم، و صدای ناله هایی بی پایان هم چون طنین رعدهای بی شمار، از درونش به گوشم می رسید. گودال، تاریک و ژرف و بس سیاه بود! ... شاعر بزرگوار، با رخساری پریده، رو به من کرد و گفت: حال، پایین می رویم و به دنیای سیاه و تاریک گام می نهیم!» (دانتته آلیگیری، ۱۳۸۸: ۲۷۷) «ویرژیل دستم بگرفت... و بدان مکان مرموز هدایتم فرمود. گاه صدای آه و ناله، گاه صدای ضجه و گاه صدای گریه در

هوای بی ستاره به گوش می رسید. درد و اندوهی چنان ژرف وجود داشت کز همان آغاز از آن شکوه های نالان بگریستم» (همان: ۲۶۰)

شبهات دیگری که در دوزخ هر دو اثر دیده می شود تنهایی و ناامیدی گناهکاران است. دانه هنگام ورود به دالان دوزخ بر سردر آن کتیبه ای را می بیند که با خطی تیره نوشته شد و دانه با خواندن آن به وحشت می افتد: «از طریق من، به شهر پریشانی و ویرانی رسند! از طریق من، به رنج و اندوه ابدی رسند! از طریق من، نزد سقوط کردگان رسند! ... ای آن کز من می گذری، همه ی امید و آرزویت را رها ساز و اندر آی!» پس دوزخ دانه جایگاه رنج و عذاب ابدی است که گرفتار بدکاران می شود و آنها را هیچ امیدی به رهایی نیست و باید کیفر گناهان خود را ببینند و امیدی به نجات از آن دوزخ تاریک و پر از شکنجه برای آنان نیست. دوزخ ارداویراف نامه نیز مکانی است که بدکاران تنها و ناامید از نجات به عقوبت گناهان خویش گرفتارند. در دوزخ هر یک فکر می کند که تنهاست و دیگر دروندان را نمی بیند که خود این تنهایی از هر عذابی سخت تر است و چنان دوزخ تاریک و ترسناک و پر از عذاب و شکنجه است که یک روز بر آنان نه هزار سال می گذرد و چنین می پندارند که دیگر امیدی به رهاییشان از آنجا نیست.

مسأله ی دیگری که در هر دو اثر به چشم می خورد، طبقه ای بودن دوزخ است. در کمدی الهی، دوزخ در داخل زمین جای دارد و از زیر قشر زمین شروع می شود و به نقطه ی مرکزی کره ی خاک پایان می پذیرد که به نه دایره تقسیم می شود. پنج دایره ی اول دوزخ «دوزخ علیا» نامیده می شود که از دایره اول تا پنجم به ترتیب جایگاه کافران و بت پرستان، شهوترانان، شکم پرستان، خسیس ها و اسراف کاران و سرانجام خشمگینان است و چهار دایره آخر «دوزخ سفلی» نام دارد که به ترتیب جایگاه کفرگویان و منافقان و مشرکان، خشونت کاران، فریبکاران و سرانجام خائنان است. در قعر دوزخ یعنی در پایان دایره ی نهم دوزخ، لوسیفر (اهریمن) جای دارد و فرمانروای آن است و قلمرو عظیم خود را اداره می کند. دوزخ ارداویراف نامه نیز مانند دوزخ کمدی، چاه ژرف و عظیمی در داخل زمین است که ابتدای آن زیر پل چینود و انتهای آن ژرفای زمین است و از طبقات پندار بد، کردار بد، گفتار بد تشکیل شده است و ژرف ترین قسمت آن، جایگاه اهریمن است. پس شبهات دیگر این دو سفرنامه روحانی، وجود اهریمن در انتهای دوزخ می باشد.

در فصل ۱۰۰ ارداویراف نامه چنین آمده است: «پس دیدم گننامینوی پر مرگ (اهریمن)، خرابکار جهان، بد دین که در دوزخ دروندان را تمسخر و ریشخند می کرد و می گفت: چرا نان اورمزد را می خوردید و کار مرا می کردید و به آفریدگار خود نیندیشید و کام مرا برآوردید؟» و این چنین بسیار ریشخندکنان با دروندان سخن می گفت. (ژینیو، ۱۳۸۲: ۹۶) پس بدین ترتیب ارداویراف در پایان سفر دوزخ با اهریمن رو به رو می شود که دوزخیان را به خاطر نافرمانی از خدای خود و اطاعت از او مسخره می کند و سرانجام پس از دیدن اهریمن در ژرف ترین جای دوزخ به کمک سروش اهلو و آذرایزد از آن جای تاریک و سهمگین بیرون می آید. دانه نیز در چهارمین منطقه از دایره نهم دوزخ که به شکل دایره مخروطی است، در وسط آن دایره مخروطی اندام عظیم و غول پیکر شیطان که همان اهریمن ملعون است را می بیند: «شهریار قلمرو درد و پریشانی، تا سینه بیرون از یخ بود! قامتش بی شباهت به شکل و قامت یک غول نبود. لیک غول ها به بازوانش نیز نمی رسیدند. ... اینک حدس زدن قامتی متناسب با چنان اعضا تا چه اندازه عظیم است...! اگر به همان اندازه که حالا کریه و زشت روی نمود، در گذشته زیبا بوده است، و جرأت یافت بر آفریدگار خود خرده گیری کند، پس سزاوار است که همه بدی ها و مصائب، ازو سرچشمه گرفته باشد.» (دانه آلیگیری، ۱۳۸۸: ۸۳۰)

از شباهت های دیگر این است که در هر دو دوزخ، هر کیفری مناسب با نوع جرم است و گناهکاران به حسب انواع مختلف گناهان خود به دست انواع مختلف کیفرها سپرده می شوند. همگی دوزخیان بر اساس نوع زندگی عملی خود به عقوبت دچار شده اند. در ارداویراف نامه، نوع گناه و نوع شکنجه آنها یک به یک در کتاب آمده و از فصل ۱۷ تا ۹۹ به توصیف دوزخ و پادافره و گناهان اختصاص یافته و جزئیات احوال گناهکاران و انواع شکنجه ها به طور مفصل شرح داده است. فصل های ۱۸ و ۵۳ و ۵۴ توصیف دوزخ است و در بقیه ی فصل ها هر گناه به همراه عقوبت آن بیان شده. می توان گفت بیشترین حجم این کتاب به عذاب های دوزخی و مشاهده روان گناهکاران اختصاص دارد. از جمله گناهانی که دوزخیان به خاطر آن در عذابند، می توان به این موارد اشاره کرد: لواط (فصل ۱۹)، کشتن مرد اهلو (فصل ۲۱)، بی احترامی به خرداد و امرداد (فصل ۲۳)، روسپی گری (فصل ۲۴ و ۸۱)، گرانفروشی و غش در معامله (۲۷ و ۴۲ و ۶۷ و ۸۰)، فرمانروایی و شهریاری بد (۲۸)، غیبت (۲۹ و ۶۶)، جادوگری (۳۵)، دزدی کردن (۴۶)، پیمان شکنی (۵۲ و ۷۰ و ۸۵)، آزار و بدی به پدر و مادر (۶۵)، آبستن شدن از مرد بجز شوی خویش و تباه کردن آن (۷۸)، داوری دروغ و رشوه ستانی (۷۹ و ۹۱)، حسد (۹۲)، نافرمانی نسبت به فرمانروایان (۹۹) و ...



اینک چند نمونه: «دیدم روان مردی که پوست سرش را به پهنا می کنند و او را با مرگ سختی می کشتند... سروش اهلو و ایزد آذر گفتند: این روان آن مرد دروند (بدکار) است که در گیتی مرد اهلو (مؤمن) را بکشت.» (ژینیو، ۱۳۸۲: ۶۶)

«دیدم روان مردی که با قفیز و دلو خاک و خاکستر اندازه می گرفتند و به خورد او می دادند... سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: این روان آن مرد دروند است که در گیتی قفیز و دلو و سنگ و اندازه راست نداشت، آب به می آمیخت و خاک و به غلات کرد و به بهای گران به مردمان فروخت و از نیکان چیز دزدید و غارت کرد.» (همان: ۶۸)

«و دیدم روان زنی که با دندان مردار خود را می لیسید و می خورد. و پرسیدم: این روان کیست؟ سروش اهلو و آذرایزد گفتند: این روان آن زن دروند است که در گیتی جادوگری کرد.» (همان: ۷۱)

در کمندی الهی نیز انواع گناهان و نوع عقوبت آنها به تفصیل آمده است و هر قدر گناهی سنگین تر باشد، صاحب آن در طبقه ی پایین تری از دوزخ جای دارد و شدت مجازات برای وی بیشتر است. بطور کلی پنج طبقه ی اول که «دوزخ علیا» نامیده می شود، در آن گناهکارانی جای دارند که بار کمتری از خطا را بر دوش گرفته اند و به دلیل سستی و عدم اراده کافی برای انتخاب مسیر نیک، تسلیم گناه و لذت طلبی شده اند و سرانجام زیاده روی آنان در گناه سبب سقوطشان در خفت شده است. پس این گروه به جرم گناهان افراط کاری و آزمندی به دوزخ گرفتار شده اند که عبارتند از: کافران پرهیزگار (طبقه اول)، شهوترانان (طبقه دوم)، شکم پرستان (طبقه سوم)، خسیس ها و اسراف کاران (طبقه چهارم) و خشمگینان (طبقه پنجم). از طبقه ششم «دوزخ سفلی» آغاز می شود که تا طبقه ی نهم ادامه دارد. این طبقه جایگاه کسانی است که گناهشان سنگین تر از آن گناهکاران دسته اول اند و گناهشان بر اساس تجاوز و تعدی و علم بر بد بودن آن عمل صورت گرفته است که در بردارنده ی مرتدها و کافرانی است که آگاهانه در برار اراده ی بزرگی که قدرت برتر است و اطاعت او واجب نافرمانی و خودسری کرده اند. این ارواح در قبرهایی که گذاخته و سوزان است تا ابد باقی خواهند ماند: «این قبور، شکل و حالتی اسفبارتر داشتند... در میان قبور، شعله هایی فروزان زبانه می کشید و چنان گذاخته بودند، که هیچ آهنی هرگز در هیچ کوره آهن گری چنین ذوب نشد! سنگ همه قبور، برداشته شده و ناله ها و ضجه هایی چنان دردناک به گوش مان می رسید که پیدا بود از سینه دردمند شکنجه شدگانی نگون بخت بیرون می زد.» (دانته آلیگیری، ۱۳۸۸: ۳۸۰)

دایره هفتم در بردارنده ی سخت دلانی است که با خشونت و خوی حیوانی علیه دیگران، خود، خدای خود، طبیعت و هنر (رباخواران) خشونت اعمال کرده اند که هر یک به گونه ای مجازات می شوند، مثلاً آنان که علیه دیگران خشونت کرده‌اند در درون رودی پر از خون جوشان و خروشان تا ابد دست و پا می زنند: «اینک نگاهت را به دشت معطوف دار، و به رود خونینی بنگر که نزدیکش رسیم، و آنانی که با زورمندی و خشونت، دیگران را آزرده‌اند، اینک در آن می جوشند و می‌سوزند!» (همان: ۴۳۵)

طبقه ی هشتم که از پیچیده ترین طبقات دوزخ است و شرح آن قریب یک ثلث از تمام دوزخ را شامل می شود، شامل گناهان تقلب و فریب و گمراهی و شرارت است که گناهشان نسبت به دسته ی بعدی ساده تر است. این طبقه ای است که اهل غدر و ریا و فریبکاری را در خود جای داده است و عبارتند از: عیاشان و هرزگان، چاپلوسان و تملق گویان، خرید و فروش کنندگان مشاغل روحانی، ساحران و پیشگویان، رشوه خواران و معامله گران نامشروع، ریاکاران و دورویان، دزدها، مشاوران فاسد، نفاق کنندگان و سرانجام جاعلان و متقلبان که شامل قلب کنندگان فلزات و سکه و پول، قلب کنندگان اشخاص و جاعلان کلام و گفتارند که هر یک به عقوبتی سخت گرفتارند. مثلاً جاعلان اشخاص در شکنجه ای بسیار بد به سر می برند و از شدت خشم و ناراحتی دچار جنون و هاری شده اند و همراهان دوزخی خود را گاز می گیرند و یا جاعلان پول، ارواحی مبتلا به استفسای بطنی هستند که اندامشان پر از آب است و پیوسته در تشنگی شدید به سر می برند: « نظری به آن دیگر زادگان شرارت و پلیدی افکندم. در میانشان روحی دیدم به شکل تار، البته چنانچه کشاله ی ران و زیر دلش، به دو قسمت پاها تقسیم نمی شد، چونان که در بیماری استسقاء، اعضای بدن توانایی جذب آب را ندارد، و صورت آدمی هیچ تناسبی با شکم پیدا نمی کند، لبان ورم کرده اش گشوده بود و همچون تب داری کز شدت تشنگی، با دهان باز، لب زیرینش به سوی چانه، و لب بالایی اش به سوی بینی باشد، به نظر می رسید.» (همان: ۷۵۹)

طبقه ی نهم یعنی طبقه ظلمت و سرمای مطلق، خاص بدترین دسته از تمام دوزخیان یعنی خیانتکاران است. خائنان در این دایره به یک شکل مجازات می شوند، همه در یخی ابدی به سر می برند و از سرما می لرزند. البته برای کسانی که در منطقه ی پایین تری از طبقه ی نهم قرار دارند این شدت و سرما بیشتر است. این طبقه شامل کسانی است که عواطف بشری را نادیده گرفته اند و پیوند محبت و اعتماد را که وصل کننده ابناء بشر است بریده اند. بدین گونه، سنگین ترین جرم ها از نظر دانتی خیانت است. اینان به چهار دسته تقسیم می شوند: خائنین به خویشاوندی که به منطقه «قابیل» معروف است، خائنین به میهن که به

منطقه «آنته نورا» معروف است «آنته نورا که از اهالی تروا بود و بنا به نوشته های قرون وسطایی، اهالی شهر زادبومش را با خیانت و رذالت هر چه تمامتر، تسلیم یونانی ها کرد و موجب شکست و سقوط تروا شد.» (همان: ۷۹۶) و نیز خائنین به میهمانان که به «پتو لومه یا ثرلومئا» معروف است و احتمالاً «براساس نام پتولومه، سردار جریکو برگزیده شده است که از کاهن اعظم سیمون و پسرانش دعوت کرد برای حضور در یک ضیافت باشکوه شام، به نزد او بیایند و سپس همه آنان را به قتل می رساند.» (همان: ۸۱۲) پس این طبق شامل کسانی است که در کمال بی رحمی انسانهایی را در خانه خود به قتل رساندند و یا به آنان خیانت کرده اند. اینان در دوزخ از تمامی بشریت جدا مانده اند و حتی نمی توانند اشک بریزند و رنج خود را نشان دهند. سرانجام طبقه چهارم این دایره ی نهم جایگاه خائنین به ولی نعمت است که به منطقه ی یهودا معروف است که مکان یهودا گناهکار شماره دوم دوزخ است که به ولینعمت خود، حضرت عیسی (ع) خیانت کرده و در مرکز این طبقه است که شیطان اعظم، بزرگترین مظهر خیانت به ولی نعمت خود یعنی خداوند جای دارد که یهودا را در کام خود فرو برده است.

بالاخره هر دو مسافر دیار ظلمت به همراهی آنان که در ظلمت راهنمایان بوده اند، پای از دوزخ بیرون می نهند. دانت به همراه ویرژیل به سلامت از دوزخ می گذرد تا کمی آب از جویبار فراموشی بنوشد و از دنیای ظلمت و عدم وارد برزخ که مقدماتی دنیای عشق است بشود. ارداویراف نیز به همراه سروش اهلو و آذر ایزد پیروزمندانه از آن جای تاریک و بیمگین بیرون می آید و به سوی روشنی بی پایان و انجمن اورمزد و امشاسپندان می رود و به نزد اورمزد نماز می گذارد.

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

### مقایسه ی بهشت ارداویراف نامه و کمدی الهی

آخرین مقصد سفر دانت به بعد از عبور از دورخ و برزخ، بهشت است و ملاقات با ارواح بهشتی. در ارداویراف نامه نیز مقصد نهایی بهشت است با این تفاوت که ویراف پس از ملاقات با ارواح بهشتی به دوزخ می رود؛ اما سرانجام به راهنمایی دو فرشته به سلامت از دوزخ می گذرد و به بهشت می آید و سفر او مانند دانت در بهشت به پایان می رسد. هر دو مسافر به همراه راهنمایان خود با دسته های مختلف ارواح بهشتی در طبقات گوناگون بهشت ملاقات می کنند و درباره ی آنها از راهنمایان خود سوال می پرسند. در

هر دو، بهشت به طبقات مختلفی طبقه بندی شده است. بهشت ویراف در آسمان بنا شده است و عبارتست از چهار فلک. فلک اول، فلک ستارگان است: «پس نخستین گام را با اندیشه‌ی نیک به ستاره پایه و آنجایی که اندیشه نیک جای دارد نهادم و روان اهلوان را دیدم که همچون ستاره پرتو روشنی از آنان می تافت. جایگاه و نشست آنان بسیار روشن و بلند و پرفره بود.» (ژینیو، ۱۳۸۲: ۵۵-۵۴) دومین فلک، فلک ماه است: «چون دیدم گام با گفتار نیک، به ماه پایه، آن جایی که گفتار نیک جای دارد فراز نهادم، انجمن بزرگ اهلوان را دیدم... روشنی آنان به روشنی ماه بود.» (همان: ۵۵) فلک سوم، خورشید است: «چون گام سوم را به کردار نیک فرزا نهادم، آنجایی که کردار نیک جایی دارد، آنجا رسیدم. آنرا بالاترین روشنی بالاترین روشنی ها خوانند و دیدم اهلوان را در گاه و بستر از زر ساخته شده، آنها مردمی بودند که روشنی آنان به روشنی خورشید همانند بود.» (همان: ۵۵) و سرانجام بالاترین طبقه بهشت گروتمان (= گرزمان) است که جایگاه اهورامزدا است و در کنار او دیگر ایزدان و امشاسپندان و اهلوان و پیشوایان دین حضور دارند: «گام چهارم فرزا نهادم به سوی گروتمان (= گرزمان) روشن پر آسایش و روانهای درگذشتگان به پیشواز ما آمدند، در حالیکه درود می گفتند و آفرین (= دعا) می گویند. پس بهمن امشاسپندان از گاه زرین خود برخاست و دست مرا گرفت با اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک و [مرا] به جایگاه اورمزد و امشاسپندان و دیگر اهلوان و فروهر زردشت سپیتمان، کی ویشتاسب، جاماسب، ایسد و استر، پسر زردشت و دیگر برداران و پیشوایان دین برد، که من هرگز روشتر و نیکتر از آن ندیده ام.» (همان: ۵۶-۵۵) پس می بینیم که بهشت ارداویراف نامه بر طبق همان اندیشه، گفتار و کردار نیک دسته بندی شده است و برترین و بالاترین مرتبه آن گروتمان است که مقصد اهورامزدا است. در بهشت ارداویراف نامه، روان بهشتیان با توجه به نوع اعمال نیکشان در طبقات مختلف بهشت جای دارند.

ویراف، ارواح بهستی را غرق در نور می بیند و هر چقدر که اعمال نیک بهشتیان بیشتر باشد، چهره آنان روشن تر و نورانی تر است؛ چنانچه در فلک اول چهره آنان را به روشنی ستاره، در فلک دوم به روشنی ماه، در فلک سوم به روشنی خورشید و سرانجام در فلک چهارم چهره بهشتیان را نورانی تر از خورشید می بیند. در ارداویراف نامه از جمله عواملی که باعث می شود شخص به بهشت برود همان داشتن اندیشه، گفتار و کردار نیک است، یعنی انجام اعمالی همچون سرودن گاهان و بردین مزدیسنان بودن، خویوده کردن) ازدواج با نزدیکان) پادشاه نیک و عادل بودن، راستگو بودن و ...

اینک چند نمونه: « و روانهایی را دیدم که در گیتی گاهان سرودند و پشت کردند و بر دین به مزدیسان که اورمزد به زرتشت آموخت معتقد بودند. و چون آنان در جامعه ای زینت یافته از زر، زینت یافته از سیم، درخشانترین هم ی جامعه‌ها به سوی من فراز آمدند، و این به نظر من ستایش آمیزتر آمد» (ژینیو، ۱۳۸۲: ۸۷)

« دیدم روان فرمانروایان خوب و پادشاهان را که از آنان بزرگی و خوبی و نیرومندی و پیروزگری می تافت هنگامی که در روشنی در ارابه‌ی زرین و در گردونه می رفتند... و دیدم روان بزرگان و راستگویان که در روشنی بلند در آن فر بزرگ می رفتند و این به نظر من ستایش آمیز آمد.» (همان: ۵۸-۵۷).

« و دیدم روان زنان با بسیار اندیشه نیک، با بسیار گفتار نیک و با بسیار کردار نیک، توسط رد خدایان (= پیشوایان دینی)، که شوهر خود را چون سالار دارند، در جامعه ای زینت یافته از زر... سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: اینها روان زنانی هستند که در گیتی آب را خشنود کرده اند، آتش را خشنود کرده اند... آنها یزش، درون و خشنودی و پرستش ایزدان را به جای آوردند، نثار و ستایش ایزدان مینوی و ایزدان مینوی کردند و خشنودی و یگانگی و ترس آگاهی (= احترام) و فرمانبرداری شوهر و سالار خویش را انجام دادند و بردین مزدیسان بی گمان بودند. بر ثواب کردن و پرهیز کردن از گناه کوشا بودند. و این به نظر من ستایش آمیز آمد.» (همان: ۵۸).

بهشت کمندی الهی نیز مانند ارداویراف‌نامه ساکن بر آسمان است و به طبقات مختلفی تقسیم بندی شده است که عبارت از ده فلک می باشد. در بهشت همانگونه که در بحث راهنمایان به تفصیل شرح دادیم، برخلاف ارداویراف‌نامه، راهنمای دانه عوض می شود و او به همراه بناتریس، راهنمای جدید خود، از سپهری به سپهر دیگری می رود و با ارواح مختلف بهشتی که بنا بر اعمال نیکی که در زمین انجام داده اند، حال در طبقه ای از آسمان قرار دارند، ملاقات می کند. پس در اینجا نیز مانند ارداویراف‌نامه، نوع و میزان اعمال نیک ثب می شود که ارواح بهشتی در طبقات مختلف بهشت جای داده شوند. « بهشت دانه، ترکیبی از انواع مناظر باشکوه، هماهنگی های زیبا، و ارتعاشات اثیری و علوی است...! بهشت همزمان به عنوان تار و پود ستارگان، و نیز به عنوان جایگاه سرودخوانی آسمانی ارواح نیکان است، و بالاخره مکانی از صلح و سازش و تفاهم است که در وجود تمام ارواحی که برای ابد، جز رستگارانند، یافت می شود...» (دانه آلیگیری، ۱۳۸۸: ۱۶۵۶)

دانه نیز مانند ویراف، ارواح بهشتی را غرق در نور می بیند و هر بار که به فلکی بالاتر گام می نهد چهره ی بهشتیان را نورانی تر و روشن تر می بیند؛ چنانچه در فلک دوم (تیر) ارواحی را گه به استقبالش می آیند اینگونه تصیف می کند: «بدینسان نیز بیش از هزاران روح نورانی دیدم که به سویمان شتافتند، و صدای هر یک به گوشم می رسید... و به تدریج که به نزدیکمان می رسیدند می توانستم هر شبیح را در درخشش شدیدی کزو ساطع می شد، سراسر آکنده از شادمانی و سعادت بنگرم!» (همان: ۱۷۷۵) و در مورد یکی از ارواح بهشتی که با او سخن گفته، اینچنین می گوید: «... او بیش تر از آنچه بود، غرق در نوری خیره کننده، درخشان و فروزنده گشت! چون خورشید که در درخشش بی نهایت تابناک خویش، آن هنگام که گرم، بخارات غلیظی را که نورش را اعتدال می بخشند نابود می سازد، خود را پنهان می دارد، بدینسان نیز، آن شکل مقدس، در میان تلالؤ خویش، که شادی بی حوش بر آن می افزود محو گردید...» (همان: ۱۷۷۶) و یا آنکه در فلک سوم، ارواح بهشتی از شدت نوری که آنها را تحت الشعاع خود قرار داده است، بسیار مبهم به نظر می آیند: «بدانسان نیز در آن نور، انوار دیگری دیدم که به گمانم، براساس مکاشفات ابدی و باطنی خود، دایره وار و با حرکتی تندتر یا کندتر می گردیدند.» (همان: ۱۸۳۷) بدین ترتیب این نورانیت در افلاک بالاتر بیشتر می شد و دیدن چهره ها برای دانه سخت تر و مبهم تر می گردید؛ چنانچه دیگر ارواح چیزی مگر نور نیستند که به رقصیدن و آواز خواندن مشغولند. دانه به همراه بناتریس سفر خود را در بهشت آغاز کرده و از ده طبقه آن که شامل نه فلک متحرک و عرش اعلی است دیدار می کند. سفر دانه در بهشت مانند خط مستقیمی است و از فلکی به فلک دیگر صورت می گیرد. دانه هر بار که به فلک تازه ای می رسد برای مدتی با ارواحی که در آن فلک جای دارند به دیدن می پردازد و سپس به سوی سپهر بعدی که در سطحی بالاتر است، صعود می کند.

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

کم ارتفاع ترین و دورترین فلک از عرش اعلی، فلک ماه است. فلک ماه جایگاه کسانی است که به عهدشان وفا نکرده و یا آنکه ناگریز به ترک آن شده اند. ارواحی که در آنجا حضور دارند از جمله «پیکاردا» و «کنستانس» هستند که ناچار به شکستن پیمان خود شده اند و از ارداه قوی برای وفا به عهد خویش بهره نداشته اند: «یقیناً مرا به عنوان پیکاردا به خاطر خواهی آورد، مرا در این جا، در میان ارواح سعادتمند، در سپهری که حرکت آن، از دیگر افلاک کندتر است، جای داده اند. این جا، قلب مان صرفاً به خواست روح القدس، و آن چه دوست می دارد فروزنده می گردد، و ز این که بنا به فرمانش عمل کنیم، شاد و خوشنود به

سر می بریم! و این سرنوشتی که شاید تا بدین حد پست به نظر جلوه آید، از آن روی برما پدید آمد که عهد و پیمانمان را نادیده انگاشته ایم، و گاه نیز آن را شکستیم...» (همان: ۱۷۲۷-۱۷۲۶).

فلک دوم، فلک تیر است. ارواحی که در این فلک جای دارند کسانی هستند که در زمان حیاتشان در زمین، فعال و نیکو کار بوده اند و بدین جهت از مقام رفیع در فلک تیر برخوردارند و در لذت و شادمانی به سر می برند. در میان این ارواح «امپراتور ژوستینین» امپراطور آسمانی دوران دانتیه که قوانین سیاسی بسیار مهمی در تاریخ وضع کرد و همچنین «رومئو» وزیر «کنت دو پروانس» نیز حضور دارد. «این ستاره کوچک، با ارواحی سعادت‌مند مزین شده است! آنانی که تلاش ورزیدند تا همواره افتخار و شهرتی پر آوازه، در پس پشت شان بر جای باقی بماند.» (همان: ۱۷۹۴).

فلک سوم، فلک ناهید است. این فلک جایگاه ارواحی است که در زمین تحت تأثیر این سیاره عاشق یک شخص فانی و همچون خود بوده اند؛ اما سرانجام موفق شده اند عشق خود را به سوی خداوند متعال معطوف بدارند و از عشق زمینی به عشق آسمانی برسند. در میان این ارواح دانتیه با عشاقی همچون «شارل مارتل»، «فولکه دومارسی» و «راحاب» ملاقات می‌کند. «کسانی که نامم را می دانستند، فولکه صدایم می کردند! و هم چنان کاین سپهر، تأثیر مرا بر خود دارد، من نیز از تأثیراتش بی بهره نبودم. زیرا دخت بلوس که همزمان به سیشه و کروزا خیانت ورزید، بیش از من نسوخت، مادامی که هنوز جوان بودم!... لیک اینجا پشیمان نیستم، و شادمان به سر می بریم؛ نه به دلیل گناهی که در یادمان نمانده است، بلکه به خاطر قدرت الهی، که فرمان می راند، و هر چیز را نظم و ترتیب می بخشد! این جا، به نظاره هنری مشغولیم کاین شاهکار بزرگ را زیبا می کند، و خیر مطلق را که تأثیرات عالم علیا را، بر عالم سفلی مقدر فرموده است، مشاهده می‌کنیم.» (همان: ۱۸۶۷-۱۸۶۶).

آسمان چهارم، فلک خورشید است و دانتیه در آنجا با ارواح دانشمند و عالمان فقیه ملاقات می‌کند. از جمله فقها، علما و دانشمندانی که دانتیه با آنان ملاقات می‌کند می‌توان «سن توماداکن»، «البر لوگران»، «گراسیس»، «پیرلمبار» و... را نام برد. «و این بئتریچه بود که مرا از آن مکان نیکو، به جایی راهنمون شد، و با چنان سرعتی عمل کرد که زمان را یارای سنجیدن آن نیست!... چه درخشان و تابناک بودند هزاران روحی که در آن خورشیدی که بدان وارد گشتم، حضور داشتند!... آنان، نه از رنگ شان، بلکه از درخشش و پرتوشان قابل رویت بودند! ... پس جای شگفتی نیست که نیروی تخیل، رسیدن به چنین مکان رفیعی را

قادر نیست! زیرا دیده ای نیست که یارای نظاره کردن به نوری شدیدتر از خورشید را داشته باشد!» (همان: ۱۸۹۰).

فلک پنجم، فلک بهرام است و اقامتگاه ارواحی است که از مجاهدان قهرمان و دلیر مسیح بوده اند و در راه تبلیغ دین به نبرد و پیکار پرداخته اند. از جمله این ارواح «یوشع»، «مکابه»، «شارلمانی»، «رلان» و ... هستند. در این پنجمین سرای آسمانی، بر فراز درختی که زندگی را از تارک خویش دریافت می کند، و همواره میوه هایی به بار می آورد، بی آنکه هرگز برگی به باد دهد، ارواحی سعادت مند و رستگار می زیند که در زمین و پیش از عروج به آسمان، از چنان عظمت و شهرتی برخوردار بودند، که نام شان می توانست هر شعری را زینت بخشد...» (همان: ۲۱۱۰).

آسمان ششم، فلک برجیس است و ارواحی که دانته در این فلک با آنان دیدار می کند، شهریان دادگر و دانایی هستند که همواره عدالت و درستکاری را در زمامداری خویش رعایت کرده اند. از جمله ی آنان می توان «داود»، «تراژن»، «کنستانن»، «خرقیال نبی» را نام برد. در این فلک دانته با عقاب سلطنتی که از تجمع ارواح شهیرانی عادل و خردمند شکل گرفته است به سخن گفتن می پردازند و او به دانته چنین می گوید: «از آن جا که دادگر و پرهیزگار بودم، در این جا، به چنین پایه والایی از شکوه و افتخار رسیده ام، که هیچ شوق و آرزویی را توان برتری بر این شکوه نیست؛ لیک، در زمین، خاطره ای چنان از خود برجای نهادم، که حتی اشرار و بددلان نیز به تجلیل و ستایش از آن مشغول اند، بی آنکه نمون ی مرا دنبال کنند...» (همان: ۲۱۳۵).

فلک هفتم، کیوان است و جایگاه ارواح پارسا و زاهدی است که عمرشان را به مراقبه و عبادت سپری کرده و از زندگی ساده و پرهیزگارانۀ ای برخوردار بوده اند. از جمله ی این ارواح «پیردمین»، «سن بونوا»، «ماکاریوس» و «روموالد» است. «بدینسان، به هفتمین سپر عروج کرده ایم، ... نردبانی دیدم به رنگ طلائی، که گوئیا با تابش پرتو خورشید، به درخشش افتاده، و چنان سر به آسمان کشیده بود که نگاهم، یارای دنبال کردنش را نداشت! و نیز شعله درخشان بی شماری دیدم که پلکانی فرود می آمدند.» (همان: ۲-۲۱۸۱) یکی از ارواح علت وارد شدنشان را به این فلک اینگونه بیان می کند: «آن جا، به خدمت خدای کمر بستم، و چنان خالصانه این کار را انجام دادم، که به خوراک هایی که به روغن زیتون آغشته می شد قانع بودم، و به آسانی، سرما و گرما را تحمل می کردم، و همواره مستغرق در مراقبت و عبادت خدایم بودم!» (همان: ۲۱۸۵)



آسمان هشتم، فلک ستارگان ثابت است و جایی است که پیروزی حضرت مسیح (ع) در آن تجلیل می شود. در این فلک، ارواح سعادت‌مند در مقابل دانه ظاهر می شوند و سپاهی از تمام موجودات آسمانی به عنوان همراهان و یاوران حضرت عیسی (ع) و حضرت مریم عذرا (س) از راه می رسند تا به مدح و ستایش از پیروزی آن دو بزرگوار پردازند. دانه برای لحظه ای کوتاه به حضرت مسیح نظر می افکند؛ اما شدت نورانیت و درخشش مقدس حضرت به قدری است که چشمان دانه توان تحمل آن نور را ندارد: «من نیز خورشیدی دیدم بر فراز هزاران هزار شعله، که روشنی بخش تمام آنان بود، چنان که خورشید ما، روشنی بخش آن هایی است که بر فرزمان هستند! و در میان آن روشنایی خیره کننده جوهری الهی نمایان بود که درونش، نوری درخشان، با چنان شدتی پرتو افشان بود که دیدگانم، یارای تحملش را نیافت!» (همان: ۲۲۳۰) و پس از چندی می تواند درخشش موجود در لبخند بئاتریس را تحمل کند و آنگاه که نگاهش بدین شیوه تقویت شد، توانست نگاه خود را به نور خیره کننده حضرت مریم (س) و حواریون مسیح (ع) بدوزد. او همچنین می تواند فرشتگانی را که آمده اند حضرت مریم عذرا (س) را به عرش اعلی بازگرداند، نظاره کند. در میان حواریون حضرت مسیح «سن پی»، «سن ژاک» و «سن ژان» به عنوان حواریون محبوب حضرت عیسی در مقابل دانه ظاهر می شوند. دانه در هنگام ملاقات با روح سن ژاک، در حالی که غرق در تماشای رخساره بی اندازه درخشان و نورانی اوست، برای مدتی نابینا می شود. هنگامی که بینایی دانه دوباره به او بازگردانده می شود، او قادر است روح حضرت آدم را مشاهده کند که به سن پیر، سن ژاک و سن ژان ملحق شده است. پس بدین ترتیب دانه در فلک ستارگان ثابت می تواند با روح نخستین بشر، حضرت آدم ملاقات کند. «و آنگاه که بهتر از قدیم نیز قادر به دیدن شدم، و با نهایت شگفتی، از حضور نور چهارمی که در کنارمان می دیدم، سوال کردم. بانویم پاسخ داد: در این انوار، آن نخستین روحی که قادر مطلق آفرید، عاشق به نظاره کردن خالقش مشغول است...!» (همان: ۲۳۰۴). در ارداویرافنامه نیز ویراف در بهشت با روح نخستین بشر که به اعتقاد زرتشتیان «کیومرث» است ملاقات می کند. «پس سروش اهلو و آذرایزد دست مرا فراز گرفتند و مرا جای به جای بردند. و دیدم امشاسپندان را و دیدم دیگر ایزدان را، و دیدم فروهر کیومرث را...» (ژینیو، ۱۳۸۲: ۵۷)

فلک نهم، فلک الافلاک یا نخستین متحرک است و آسمانی است که به فرشتگان الهی تعلق دارد و مکانی است که دانه سرانجام اجازه می یابد به تماشای نظام فرشتگان بارگاه الهی پردازد. نه دسته بندی فرشتگان مانند دایره هایی روشن و نورانی در مقابل دانه ظاهر می شوند. دانه برای مدتی به چشمان بئاتریس خیره

می شود و متوجه نوری بسیار درخشان در چشمان او می گردد که او را وادار می کند به پشت سر خود بنگرد و در این هنگام است که نورالهی را به عنوان نقطه‌ای هر چند کوچک اما بی نهایت درخشان ببیند که به وسیله نه دایره فرشتگان احاطه شده است. « فرشتگان آسمان، به اشکال گوناگون، و به تعداد افتخارات شکوهمندی که در آسمان ها موجود است، آن نور نخستین را که همه چیز را نورانی می فرماید، در خود دریافت می دارند! ... اینک بزرگی و عظمت آن قدرت ابدی را، که این همه آیینه برای خویش ساخته است، نظاره گر باش: آیینه هایی که قدرت خویش را بر آن ها بشکنند، و چون پیشتر، در یگانگی پایدار بمانند!» (دانته آلیگیری، ۱۳۸۸: ۲۳۷۸) نه دسته فرشتگان فلک نهم را می توان بدین گونه نام برد: سرافیون، کروبیان، حامل عرش الهی، فرشتگان موکل، فرشتگان نیروها، فرشتگان اقتدار، فرشتگان اعظم، فرشتگان مقرب و سرانجام فرشتگان نگهبان.

سرانجام پس از نود و هفت سرود، دانته به پایان سفر روحانی خود می رسد و به عرش اعلی صعود می کند. عرش اعلی، آسمان غیرمادی و بی حرکت است، در حالیکه که نه فلک دیگر، کاملاً مادی و محرک بودند. عرش اعلی جایگاه خداوند عزوجل است که فرشتگان مقرب الهی و ارواح سعادت‌مند بهشتی برگرد آند. ارواح در عرش اعلی به گونه ای نشسته اند که شکل گلبرگ های نسترنی به سپیدی برف را در ذهن دانته تجلی می بخشند که ارواح نیکان و رستگاران در طبقات بی شمار در داخل آن حضور دارند. در اینجا بئاتریس که راهنمای دانته پس از ویرژیل بود، جای خود را به شخص دیگری می دهد که او قدیس «سن برنار» است که آمده است دانته را تا رسیدن به هدف نهایی اش که همان دیدار با خداست راهنمایی می کند. دانته سر بلند می کند و بئاتریس را بر یکی از سریرهای آسمانی، که جایگاه مخصوص ارواح رستگار است می بیند. سن برنار از دانته می خواهد که به تماشای گلبرگ های آن نسترن آسمانی پردازد که « دارای چهار طبقه است: در طبقات برتر، قدیسان و آباء کلیسا کتاب عهد جدید، در سمت راست حضرت مریم عذراء(س) و انبیاء کتاب عهد عتیق، در سمت چپ این بانوی آسمانی نشسته اند. در ردیف های پایین تر، طفلانی که پیش از رسیدن به سن بلوغ از دنیا رفته اند، به همان شیوی بالا جدا شده اند و در آن مکان با شکوه حضور دارند.» (همان: ۲۴۴۳).

سن برنار نیایشی در تقدیس حضرت مریم عذراء(س) می خواند تا آن بانوی عالی مقام را به شفاعت از دانته راضی سازد. بدین ترتیب حضرت مریم(س) برای دانته شفاعت می کند تا او از رفیع ترین سعادت موجود در عالم هستی، که همانا مشاهده جمال الهی است، بهره مند گردد. سرانجام شفاعت آن بانوی مقدس

مورد اجابت قرار می گیرد و دانته قادر می شود نگاهش را به نور مطلق که تمام نورها تنها تجلی کوچکی از آن نور مطلق است، چشم بدوزد. «تسم کنان، برنار علامتم داد به بالا بنگر: لیک بسیار زودتر از خواسته اش، به انجام کاری اقدام ورزیده بودم کز من انتظار می رفت! زیرا که بینایی ام، با پاک تر و خالص تر شدن، بیش از پیش در میان تالو و درخشش آن نور اعلی، که جوهرش همان مظهر حقیقت ناب است، نفوذ می یافت...! زان پس، هر آن چه را نظاره گر شدم، فراتر از زبان بشری است، و هرگز یارای برابری با چنان مکاشفه ای را ندارد.» (همان: ۲۴۷۱).

در ارداویراف نامه نیز، ویراف در بهشت و در پایان سفر خود به ملاقات با اورمزد نائل می شود. «پس سروش اهلو و آذر ایزد دست مرا گرفتند و از آن جای تاریک، سهمگین و بیمگین بیرون آوردند و مرا به سوی روشنی بی پایان و انجمن اورمزد و امشاسپندان بردند. چون خواستم به پیش اورمزد نماز ببرم، او به ملایمت به من گفت: خوش آمدی ارداویراز اهلو، پیامبر مزدیسنان برو به جهان مادی به جهانیان آنچه دیدی و دانستی به راستی بگو، چه من که اورمزد با تو هستم. به دانایان بگو هر که درست و راست بگوید من می شناسم و می دانم.» (ژینیو، ۱۳۸۲: ۹۶) پس بدین ترتیب ویراف پس از شنیدن سخنان اورمزد، موظف می شود تا به نزد زمینیان بازگردد و آنچه که دیده و شنیده به درستی بازگوید و ویراف پس از آنکه به دارار اورمزد نماز می برد، به کمک سروش اهلو به بستر خود باز می گردد.

ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

نتیجه گیری

نتایج به دست آمده از این مقاله به قرار زیر می باشد:

- هر دو اثر سفرنامه های تمثیلی هستند درباره ی سفر به جهان دیگر و مشاهده ی دوزخ، برزخ و بهشت. در این دو کتاب جنبه ی تمثیلی بسیار مدنظر گرفته شده است. در کمدی الهی جنبه ی تمثیلی، عالی ترین جنبه و امتیاز آن است. سراسر کمدی پر است از تمثیل ها و اشاراتی که شاعر همه جا از توضیح صریح آنها خودداری کرده؛ اما کل کمدی تمثیلی است از سفری طولانی و پر از موانع و مشکلات، سفری از منزل

گناهکاری به سرمنزل سعادت و رستگاری که مسافر کمدی به همراه دو راهنمای خویش آن را به پایان می رساند. ارداویراف نامه نیز تمثیلی است در شرح دوزخ، برزخ و بهشت. کل این اثر تمثیلی است در اندرز بشر و نهی از منکر و امر به معروف او؛ به گونه ای که مقام آدمیت را مانند کمدی در نتیجه تزکیه نفس و پاکی سرشت تا حضور نزد خداوند بالا می برد.

-از شباهت های این دو اثر آن است که هر دو زمانی نوشته شده اند که جامعه به سوی بحران پیش می رفته و مشکلات و نابسامانی ها به قدری بوده که نویسندگان تحقق آرمانهایشان را در چنین اوضاعی بعید می دانستند و در نتیجه سعی کردند با ترسیم سفر روحانی خویش، زمینه ای را برای تحقق بخشیدن به خواسته های خود دریابند. ارداویراف نامه در دوره ی ساسانیان، زمانی نوشته شده که مردم دچار پراکندگی باورها بودند و در آنها کششی به سوی کیش های دیگر غیر از زرتشتی به وجود آمده بود. اوضاع سیاسی زمان دانه نیز گرفتار همین اختلافات و پراکندگی ها بود. جدال بر سر قدرت، درگیری میان پاپ ها و پادشاهان، جنگ ها و اختلاف نظرهای بسیاری را برانگیخت که نتیجه آن گریز مردم از کلیسا بود. در واقع این دو اثر در پی آنند که با تصویر پردازی صحنه های خشنی از کیفر برای بدکاران و خارج شدگان از دین و توصیف نعمات و آرامش دین داران، مردم را به سوی کیش آبایی خود فراخوانند. همچنین مهمترین شباهت هر دو اثر علاوه بر تلاش در زمینه ی احیای دین فراموش شده، دعوت مردم به پاکی و تصفیه نفس از ناپاکی هاست.

-در هر دو معراج نامه، مسافران به راهنمایی آگاه به مسیر سفر و مشکلات و موانع راه نیازمندند تا بتوانند آنان را به راحتی به سرمنزل مقصود برسانند. در ارداویراف نامه دو فرشته ی «سروش اهلو» و «آذر ایزد» این مهم را بر دوش دارند و ارداویراف به راهنمایی این دو از دوزخ، برزخ و بهشت دیدار می کند و سرانجام در پایان سفر می تواند به کمک آنان با اورمزد، مقدس ترین از میان مینوان، ملاقات کند. در کمدی الهی نیز مانند ارداویراف نامه، دو راهنما دانه را تا پایان سفر یاری میدهند؛ منتها در کمدی در هر مرحله یک راهنما همراه با دانه است. در دوزخ و برزخ راهنمای او «ویرژیل» و در بهشت «بئاتریس» است. همچنین در هر دو کتاب از راهنمایان و نیروهای رمزی دیگری نیز نام برده شده که به دو مسافر برای به پایان رساندن سفر خویش یاری می دهند.

- سفر ارداویراف از برزخ آغاز می شود و بعد به دوزخ و بهشت می رود؛ درحالیکه سفر دانه از دوزخ شروع شده و بعد برزخ و سرانجام به بهشت ختم می گردد. در هر دو کتاب دوزخ و مجازاتهای آن بیشترین بخش را به خود اختصاص داده اند. در هر دو دوزخ چاه عظیم، ژرف و تاریکی است در داخل زمین که صدای گریه و زاری دوزخیان از آن به گوش می رسد. هر دو دوزخ جایگاه رنج و عذاب ابدی است که گرفتار بدکاران می شود و آنان را هیچ امیدی به رهایی نیست و باید تا ابد به کیفر گناهان خویش مجازات شوند. شباهت دیگری که در دو دوزخ به چشم می خورد، طبقه ای بودن آن است. در کمندی، دوزخ به نه دایره تقسیم می شود؛ پنج دایره ی اول «دوزخ علیا» و چهار دایره ی آخر «دوزخ سفلی» نامیده می شود. دوزخ ارداویراف نامه نیز از طبقات پندار بد، کردار بد و گفتار بد تشکیل شده است. شباهت دیگر در این دو، وجود اهریمن در انتهای دوزخ است. در کمندی در پایان دایره ی نهم دوزخ، لوسیفر (اهریمن) جای دارد که فرمانروای آن است و در ارداویراف نامه نیز ژرف ترین قسمت دوزخ، جایگاه اهریمن است. شباهت دیگر این است که در هر دو، هر کیفری مناسب با نوع جرم است و گناهکاران به حسب انواع مختلف گناهان خود به دست انواع مختلف مجازات ها سپرده می شوند. در هر دو اثر انواع گناهان و پادافره هر یک به تفصیل آمده است.

- مقصد نهایی در هر دو معراج نامه، بهشت است. دانه بعد از عبور از دوزخ و برزخ به بهشت گام می نهد و به ملاقات با ارواح بهشتی نائل می گردد. در ارداویراف نامه نیز ویراف به راهنمایی دو فرشته به سلامت از دوزخ می گذرد و سفر او مانند دانه در بهشت به پایان می رسد. بهشت در هر دو اثر به طبقات مختلفی، طبقه بندی شده است. بهشت ارداویراف نامه در آسمان بنا شده است و بر طبق اندیشه، گفتار و کردار نیک دسته بندی شده است و عبارت است از چهار فلک؛ فلک ستارگان، فلک ماه، فلک خورشید و سرانجام بالاترین طبقه بهشت گروتمان است که جایگاه اورمزد می باشد. بهشت کمندی الهی نیز مانند ارداویراف نامه ساکن بر آسمان است و به طبقات مختلفی تقسیم بندی شده است که عبارت است از نه فلک متحرک به علاوه ی عرش اعلی که جایگاه خداوند عزوجل است. در هر دو بهشت، نوع و میزان اعمال نیک ثبت شده است که ارواح بهشتی در طبقات مختلف بهشت جای داده شوند. در هر دو اثر مسافران بهشت و بهشتیان را غرق در نور و می بینند و هرچقدر که اعمال نیک بهشتیان بیشتر باشد و در فلکی بالاتر قرار گرفته باشند چهره ی آنان روشن تر و نورانی تر دیده می شود. از شباهت های دیگر، ملاقات با روح نخستین بشر در بهشت است. دانه در فلک هشتم بهشت با روح نخستین بشر، حضرت آدم (ع)،

ملاقات می کند و ارداویراف نیز در بهشت با روح نخستین بشر که به اعتقاد زرتشتیان کیومرث است دیدار می کند. شباهت دیگر در بهشت این دو اثر، ملاقات با خداوند است. دانتی پس از طی کردن نه فلک در عرش اعلی به دیدار با خداوند نائل می گردد. در ارداویراف نامه نیز، ویراف در بهشت و بالاترین طبقه ی آن به ملاقات با اورمزد می رسد و نصایح او را برای زمینیان می شنود و پس از نماز بردن بر وی به کمک سروش اهلو به زمین باز می گردد. در کمدی الهی از چگونگی بازگشت دانتی به زمین سخنی به میان نیامده است.

- با توجه به آنچه در وجوه شباهت این دو اثر بیان گردید و اینکه ارداویراف نامه از نخستین و مفصل ترین و مشهورترین معراج نامه ها در این زمینه است، این مسأله را محتمل می سازد که کمدی الهی دانتی که قریب هزار سال بعد از او شاعر و نویسنده ایتالیایی آن را نگاشته بر اساس این معراج نامه ی ایران باستان بوده است.



ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

منابع

آلیگیری، دانتی (۱۳۸۸)، کمدی الهی، ترجمه فریده مهدوی دامغانی، تهران: مؤسسه ی نشر تیر.

بهار، مهرداد (۱۳۷۵)، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: انتشارات آگه.

بورخس، خورخه لویس (۱۳۷۷)، «سیمرغ و عقاب» نه مقاله درباره ی دانه و هزار و یک شب، مترجمان کاوه سید حسینی و محمد رضا راد نژاد، تهران: انتشارات آگه.

پورنامداریان، تقی (۱۳۸۶)، رمز و داستانهای رمزی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی،

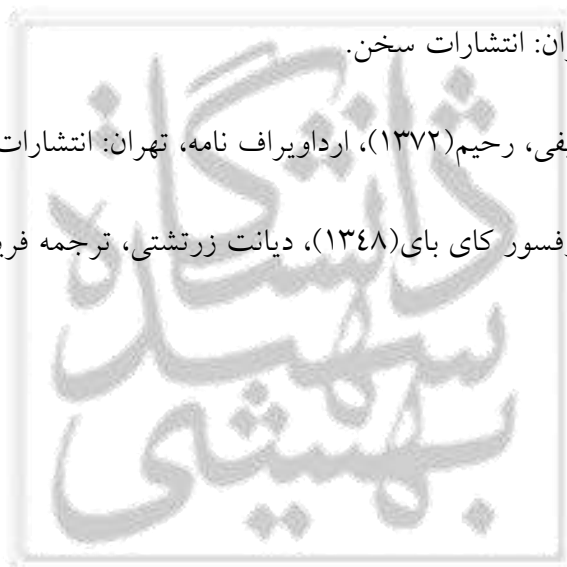
ژینیو، فیلیپ (۱۳۸۲)، ارداویراف نامه، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، تهران: انتشارات آگه.

عطار، فرید الدین محمد بن ابراهیم (۱۳۸۶)، مصیبت نامه، با مقدمه و تصحیح و تعلیق محمد رضا شفیعی، تهران: انتشارات سخن.

عفیفی، رحیم (۱۳۷۲)، ارداویراف نامه، تهران: انتشارات توس.

پروفسور کای بای (۱۳۴۸)، دیانت زرتشتی، ترجمه فریدون وهمن، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

انجمن علمی زبان ادبی فارسی



ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱